

جولای خدا

پس انتخاب دکتر حسین داودی



سخن گفته شده که بارها جارو به دست تارهای عنکبوت را از گوشه و کنار خانه‌اش رفته است اما عزم و نشاط این حشره به ظاهر حقیر، که از کار دقیق و مهندسی‌اش ناامید نمی‌شود، او را به حیرت و شگفتی انداخته است!

در این مثنوی، پویایی، تحرک و امیدآفرینی موجودی به تصویر کشیده شده که در قرآن سوره‌ای به نامش ثبت گردیده است. در عین حال، ما در حافظه تاریخی خود «غار ثور» را داریم که پیامبر(ص) در هجرت از مکه به مدینه در آن پناه گرفت تا از کفار تعقیب‌کننده‌اش در امان باشد و تار تنیدن‌های عنکبوت مانع ورود آنان به غار گردید!

گزیده‌ای از مثنوی شصت و نه بیتي جولای خدا را که طولانی‌ترین مثنوی شاعر نیز هست، از دیوان وی با همین عنوان (جولای خدا، به کوشش منوچهر مظفریان، انتشارات علمی، چاپ هشتم، سال ۱۳۷۰، ص ۲۰۵) می‌خوانیم.

مثنوی چنین آغاز می‌شود که فردی سالم و تندرست اما کاهل و تن‌پرور که شاهد پرکاری عنکبوتی در تنیدن تار است، برای پوشاندن و توجیه کم‌تحرکی خود و از موضعی طلبکارانه، این بافنده خدا را به بیهوده‌کاری متهم می‌کند و البته گفته‌اش بی‌پاسخ نمی‌ماند:

اشاره

پروین اعتصامی مثنوی «جولای خدا» را در قالب مناظره و با تأثیرپذیری از مقاله‌ای سرود که پدرش (یوسف اعتصام‌الملک) ترجمه و در مجله بهار چاپ کرده بود (سال ۲، ش ۷، رجب ۱۳۴۰، مارس ۱۹۲۲، ص ۴۳۵)؛ مجله‌ای که اعتصام‌الملک، خود آن را منتشر می‌کرد. در مقاله یاد شده که عنوان آن «عزم و نشاط عنکبوت» و نویسنده‌اش روزنامه‌نگاری آمریکایی بود، از زنی

کاهلی در گوشه‌ای افتاد سست
خسته و رنجور اما تندرست
عنکبوتی دید بر در، گرم کار
گوشه‌گیر از سرد و گرم روزگار
رشته‌ها رشتی ز مویاریک‌تر
زیر و بالا، دورتر، نزدیک‌تر
پرده می‌آویخت پیدا و نهان
ریسمان می‌بافت از آب دهان
درس‌ها می‌داد بی‌نطق و کلام
فکرهای بی‌نخت بانخ‌های خام
کاردانان کارزین سان می‌کنند
تا که گویی هست چوگان می‌زنند
گفت کاهل کاین چه کارِ سرسری است
آسمان زین کار کردن‌ها بری است
کوه‌ها کار است در این کارگاه
کس نمی‌بیند تورا از پرگاه
می‌تنی تاری که جارویش کنند
می‌گشی طرحی که معیوش کنند
هیچ‌که عاقل نسازد خانه‌ای
که شود از عطسه‌ای ویرانه‌ای
گفت آگه نیستی ز اسرارِ من
چند خندی بر در و دیوارِ من

توبه فکر خفتنی در این رباط
فارغی زین کارگاه و زین بساط
در تکاپویم ما در راه دوست
کارفرما او و کار آگاه اوست
می‌نم دای شکاری می‌زنم
جوله‌ام، هر لحظه تاری می‌تم
ما زدیم این خیمه‌ سعی و عمل
تا بدانی قدرِ وقتِ بی‌بَدَل

و در پایان، عنکبوت ناصحانه خطاب به کاهل می‌گوید: تو هم

گر به کار خویش می‌پرداختی
خانه‌ای زین آب و گل می‌ساختی
می‌گرفتی گر به همت رشته‌ای
داشتی در دستِ خود سر رشته‌ای
گر بنایی هست باید بر فراشت
ای بسا امروز کان فردا نداشت
نقد امروز از زکف بیرون کنیم
گر که فردایی نباشد چون کنیم؟

و نتیجه‌ پایانی منظره، این گونه رقم می‌خورد:

عنکبوت‌ای دوست جُولای خداست
چرخه‌اش می‌گردد اما بی‌صداست

(کاهل: تنبل؛ رباط: کاروان‌سرا؛ جولا، جوله و جولاهه: نساج و بافنده؛ بی‌بَدَل: بی‌بدیل و بی‌مانند)